

تحلیلی بر سوژه پسامدرن با مروری تطبیقی بر سیر نظریه‌های فلسفی و ادبی معاصر

فرزاد کریمی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۲/۱۱

چکیده

ارتباط میان ادبیات و فلسفه اگرچه سابقه‌ای طولانی در تحقیقات علوم انسانی دارد اما مطابقت نظریه‌نظیر نظریه‌های این دو نحله از علوم انسانی از موارد مغفول‌مانده است که در مقاله حاضر به آن پرداخته شده است. از میان نظریه‌های فلسفی و ادبی معاصر، در فلسفه، تجربه‌گرایی و در ادبیات، پساساخت‌گرایی مبدأ تحلیل قرار گرفته است. سپس با گذار از ایده‌آلیسم، شاخه‌های متفاوت پدیدارشناسی و فلسفه پست‌مدرن به مدرنیسم ادبی، پساساخت‌گرایی و درنهایت پسامدرنیسم ادبی بررسی شده است. به‌منظور امکان تبیین وضعیت‌های خاص انسانی در هر نحله از ادبیات و فلسفه، «سوژه» به‌عنوان مابه‌ازای انسان -در بعد اندیشندگی‌اش- مورد توجه نویسنده بوده است. شیوه این مقاله توصیفی با روش گردآوری کتابخانه‌ای است. مطابق نتایج این پژوهش، نگاه به مکتب‌ها و شیوه‌های ادبی با دیدگاهی خاص از فلسفه، می‌تواند ابعاد تازه‌ای از انسان را در متون ادبی بازنمایاند که مرحله‌ای فراتر از ویژگی‌های شخصیت‌پردازانه در آثار ادبی است. در این مقاله، این ویژگی‌ها با تأکید بر «سوژه پسامدرن» مورد توجه بیشتر قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: سوژه، سوژه پسامدرن، نظریه‌های ادبی، نظریه‌های فلسفی، ویژگی‌های شخصیت‌پردازانه

۱- مقدمه

مطالعات میان‌رشته‌ای اندک‌اندک در حال به‌دست‌آوردن جایگاه شایسته خود در پژوهش‌های دانشگاهی است. ادبیات و فلسفه از مهم‌ترین رشته‌های علوم انسانی است که همواره قرابت و خویشاوندی خود را حفظ کرده‌اند. مهم‌ترین نظریه‌پردازی ادبی عهد باستان، کتاب *بوطیقا* (فن شعر) ارسطو است. از آنجا که نظریه‌های ادبی بیشتر مبتنی بر علوم بلاغی بوده، همواره جدایی میان فلسفه و ادبیات در پژوهش‌های نظری وجود داشته‌است. در پنج دهه گذشته که فلسفه و در پی آن ادبیات پسامدرن شکل گرفته، نقش نظریه‌های فلسفی در قوام و سودهی به ادبیات و نظریه‌های ادبی بسیار پررنگ شده‌است. به این ترتیب تحلیل شناسه‌هایی چون زمان، سوژه، آگاهی، بازنمایی و غیره، جایگزین معانی و بیان در بلاغت ادبی شده‌است.

مطابقه نظریه‌های ادبی و فلسفی در مجموعه پژوهش‌های مربوط به هر دو شاخه از دانش، به طور پراکنده وجود دارد. در مطالعات میان‌رشته‌ای مربوط نیز بیشتر به فلسفه ادبیات توجه شده‌است. با این پیشینه، جای خالی و ضرورت تحقیقی مطابقه‌ای ضروری می‌نماید تا بتوان به فهمی جامع‌تر و صحیح‌تر از مفاهیم نظری دست یافت. تعدد مکاتب فلسفی معاصر، در کنار اجماع نظریه‌های ادبی معاصر در قالب دو جریان عمده ساخت‌گرایی و پساساخت‌گرایی، مروری کوتاه بر این نحله‌ها را در آغاز بحث ایجاب کرده‌است. پسامدرنیسم، موقعیتی فرهنگی است که نظریه‌های فلسفی و ادبی در آن به نقطه اشتراک رسیده، مجال بیشتری برای تحلیل موضوع خاص مقاله -سوژه- فراهم می‌گردد. پس از بحث در اشتراکات و تأثیر و تأثرهای فلسفه و ادبیات پسامدرن، سوژه پسامدرن و ویژگی‌های آن در متن ادبی پست‌مدرن تحلیل خواهد شد.

۲- نقش مکاتب فلسفی در گذار از سنت به مدرنیسم ادبی

تجربه‌گرایی با متفکرانی چون جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) و دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶)، در کنار عقل‌گرایی، فلسفه مسلط در قرن هفدهم و نیمه اول قرن هجدهم میلادی بود. این نحله فلسفی با کسانی چون جان استوارت میل (۱۸۰۱-۱۸۷۳)، آگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) و هیپولیت تن (۱۸۲۸-۱۸۹۳) تا قرن نوزدهم و با هانری برگسن (۱۸۵۹-۱۹۴۱) تا نیمه اول قرن بیستم نیز امتداد داشته‌است.

اگر بنا بر تلفیق یا برابرگذاری زمانی مکاتب فلسفی و جریان‌های ادبی باشد، پساساخت‌گرایی را -که از نیمه دوم قرن بیستم رواج یافت- می‌توان واکنشی ادبی به فلسفه

تجربه‌گرایی دانست. «اندیشه پساساخت‌گرایی عموماً شکلی از یک انتقاد به تجربه‌گرایی است» (Selden & Widdowson, 2005: 147). تجربه‌گرایی به فطرت آدمی اعتقادی ندارد و سوژه انسانی را آنچه می‌داند که خود برای خود می‌سازد. اصل تفاوت فلسفه مدرن با فلسفه سنتی همین است. انسان در چنین اندیشه‌ای خود، خود را می‌سازد. به عبارتی انسان سوژه برساخته خود است. این، فرایند «سوژه‌شدن» است. سوژه محصول تجربه است و بنابراین سوژه‌شدن روندی زمان‌مند خواهد بود. در نتیجه تجربه‌گرایی نگاهی تاریخی به سوژه ندارد و این همان انتقاد پساساخت‌گرایی به تجربه‌گرایی است.

سوژه در فلسفه تجربه‌گرایی حاصل عملکرد هم‌زمان فرد و جامعه است. هیوم، از پیشگامان تجربه‌گرایی در رساله در باب طبیعت انسانی نشان می‌دهد که «دو شکل در تأییدپذیری ذهن ذاتی است: احساسی^۱ و اجتماعی» (Deleuze, 1997: 21) و دلوز در ادامه همین گفتار می‌افزاید: «تاریخ هم‌سانی احساس‌های انسانی را نشان می‌دهد» (Ibid: 22). در تجربه‌گرایی، هر سوژه می‌تواند با سوژه‌های پیش و پس از خود (در بعد تاریخی) کاملاً در تباین باشد. اما نگاه تاریخی پساساخت‌گرایی، فردیت انسان را در طی زمان یکی می‌انگارد. بنا بر اندیشه پساساخت‌گرایی، در طول دوران‌های گوناگون شکل بازنمایی سوژه تغییر کرده است، نه ذات آن. به عبارت دیگر، سوژه خصلت جوهری دارد. این تفاوت نظری، پساساخت‌گرایی را از مکتب فلسفی تجربه‌گرایی دور ساخته است.

۳- پساساخت‌گرایی و گذر از ایده‌آلیسم

پساساخت‌گرایی همچنین به اندیشه‌های ایده‌آلیستی نیز انتقاد دارد. ایده‌آلیسم، فلسفه‌ای است که از زمان افلاتون تا عصر حاضر، همواره اندیشمندان زیادی را به خود منسوب دیده است. از نیمه دوم قرن هجدهم، نام بسیاری از بزرگان فلسفه معاصر با نام این مکتب پیوند خورده است: امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، فردریش هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) و آرتور شوپنهاور (۱۷۸۸-۱۸۶۰). هگل، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان این نحله، جوهر و سوژه را یکی می‌داند: «جوهر همان سوژه است یعنی آنکه جوهر پدیده‌ای است که به خود تعینی بیرونی می‌بخشد، غیریت یا دیگری خود را برمی‌نهد و سپس خود را دوباره با آن وحدت می‌بخشد» (ژیژک، ۱۳۸۹: ۵۶). ایده‌آلیسم بر جدایی سوژه از عینیت بیرونی خویش تأکید دارد و البته

برای سوژه به‌عنوان جوهر، بر ابژه ارجحیت قایل است. جدایی سوژه و ابژه، سنگ بنای معرفت‌شناسی است.

معرفت‌شناسی، کشف شیوه‌های کسب آگاهی است. سوژه‌شدن همین فرایند کسب آگاهی است. بازتاب فلسفه تجربه‌گرایی در ادبیات پیشامدرن، توجه به ادراک‌های حسی و لزوم آن در جریان سوژه‌شدن انسان است. به همین جهت توجه به عینیت‌ها در ادبیات پیشامدرن در اولویت قرار دارد. در ادامه توجه به ذهنیت معطوف می‌شود و هر عینیتی به صورت یک ایده یا یک پندار ذهنی در متن منعکس می‌شود. «ایده خود را به‌عنوان مفهومی نشان می‌دهد که از ابژکتیویته خودش به جانب سوپژکتیویته رها می‌شود» (ریتر و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۸۳). در واقع نتیجه فلسفه معاصر در ادبیات، که از زمان کانت اولویت را به ذهن می‌داد، در ادبیات مدرن به‌طور کامل استیفا شده، ذهن و متعاقب آن سوژه در کانون اصلی توجه قرار گرفته‌است. انتقاد مبنایی پساساخت‌گرایی به فلسفه‌های تجربه‌گرایی و ایده‌آلیسم از این روست که هر دو مکتب تجربه‌گرایی و ایده‌آلیسم سوژه را امری جوهری می‌دانند.

۴- از «من» مدرن تا «خود» پسامدرن

شکل‌گیری علم روان‌شناسی در اواخر قرن نوزدهم و جذابیت‌های بسیار آن، نقش زیادی در تکوین شیوه‌های ذهنی در ادبیات مدرن دارد. نویسنده مدرن بسیار علاقه دارد تا در جایگاه یک روانکاو، خصلت‌های روانی انسان را در قالب شخصیت‌های داستانی به خواننده اثر معرفی نماید. این به معنای حرکت از ابژکتیویته انسان، به سوپژکتیویته ذهن انسانی است. در شخصیت‌پردازی ادبیات مدرن تأکید بر «من»^۱ است. روایت‌راوی از شخصیت یا روایت شخصیت از خودش برای شناساندن جنبه‌های مختلف من شخصیت به خواننده است؛ منی که با کسب آگاهی از جهان تجربی بر منیت خویش می‌افزاید اما «من پس از آنکه جهان تجربی را از خود معزول می‌نماید، خودش را به دست می‌آورد، زیرا جهان تجربی می‌تواند محل شک قرار گیرد» (Husserl, 1960: 22). مسأله «من» در مدرنیسم «آگاهی» و راه‌های کسب آن است.

هایدگر را می‌توان نیای مدرن فلسفه پسامدرن دانست. وی با عبور از نظریه هوسرل، پدیدارشناسی سوپژکتیو، بنای شیوه‌ای جدید از پدیدارشناسی را نهاد که بعدها کسانی چون

1. Ego

دریدا آن را مبنای نظریه ساخت‌شکنی قرار دادند و این از نقطه‌های بسیار مهم تلاقی فلسفه و ادبیات است. از پدیدارشناسی هایدگر به پدیدارشناسی هرمنوتیک یاد می‌شود. بنا بر فلسفه هایدگر:

پدیدارشناسی تحویلی^۱ نیست، بلکه تأویلی^۲ است، زیرا در پدیدارشناسی دو عمل هم‌زمان انجام می‌گیرد: ساخت^۳ و واساخت^۴. هایدگر این دو کلمه را تحت یک عنوان یعنی Deconstruction به کار می‌برد، واژه‌ای که بعدها از کلیدواژه‌های تفکر پست‌مدرن و به‌خصوص دریدا می‌شود (خاتمی، ۱۳۹۰: ۳۶).

این شیوه شناخت نه بر آگاهی از آنچه موجود است، که بر آگاهی از «وجود» تأکید دارد. در فلسفه مدرن آگاهی تمامیت ذهنیت سوژه است و وجود سوژه منوط به این آگاهی است: «آگاهی همان من است، نه چیزی بیشتر» (Hegel, 2004: 59). من یا سوژه تنها به واسطه آگاهی‌اش وجود دارد و این آگاهی برای سوژه اکتسابی است. در واقع موجود فاقد آگاهی نه «من» و نه «سوژه» است. «وجود، تنها برای آگاهی وجود دارد و عملاً چیزی جدا از معنایی نیست که اعمال دهنده آگاهی به آن می‌دهد» (اسپیلبرگ، ۱۳۹۲: ۱/۲۲۱).

در گذار از فلسفه مدرن به فلسفه پسامدرن، وجود خوداتکا شده، از بازبستگی به آگاهی رهایی یافته‌است. از همین نقطه است که زیبایی‌شناسی مدرن ارج و اعتبار پیشین خود را از دست داده، بازنمایی به تدریج از بازنمودن مستقیم واقعیت به بازنمایی ذهنیت حاصل از عین بیرونی تبدیل می‌شود. این بازنمایی، برسازنده خودآگاهی است. هرمنوتیک فلسفی هایدگر، که بعد از او به وسیله گادامر ادامه یافت، بیشتر ناظر بر همین ساخت و واساخت است تا تأویل‌گرایی سنتی. بدین‌گونه اصولاً خود بازنمایی، که اساس کار ادبی است، با تعریف مبنایی خود دچار تناقض شده، حالتی بحرانی به خود می‌گیرد.

ساخت مفهومی یک اثر ادبی، می‌باید این مجموعه از بازنمایی را در کلیتی قابل درک ارائه دهد. واسطه این ارائه، تخیل مؤلف است. «تألیف که با استفاده از تخیل مفاهیم را، مشتمل بر مفاهیم محض به کار می‌گیرد، بناست تا در کثرت بازنمودها اعمال شود و آنها را به سطح عینیت برساند» (چیپمن، ۱۳۹۱: ۱۷۹). بازنمود ذهنیتی است که از نمود وجود دارد. این ذهنیت

-
1. Reductive
 2. Hermeneutic
 3. Construction
 4. Destruction

در گذر از صافی تخیل، به عینیتی متنی تبدیل می‌شود و مفاهیم را به ادراکاتی کاربردی و قابل دریافت مبدل می‌سازد. هر نمود با کثرتی از بازنمود متعین می‌شود و تألیف، ساختاربندی این کثرت‌هاست. تخیل وجه تمایز ساختار بازنمودی اثر ادبی یا هنری از تولیدات غیرادبی و غیرهنری است.

در ادبیات پسامدرن، کثرت بازنمودها به نمودی یگانه و مشخص ارجاع نمی‌دهد و این همان بحرانی است که بازنمایی در ادبیات پسامدرن به آن مبتلا شده‌است. واسازی در معنای ادبی‌اش، برجسته کردن همین تکثر است که دورنمایی از وحدت نیز ندارد. بدین‌سان هویت سوژه، که محصول این‌همانی «خود» و «من» است، دچار گسست می‌گردد. این گسست متناظر با گسست میان سوژه و ابژه است.

۵- سوژه پسامدرن

گذار از سوژه مدرن به سوژه پسامدرن، رابطه‌های سلبی و ایجابی میان سوژه و ابژه را به هم ریخته است. تفاوت نگرش فلسفه‌های گوناگون به این رابطه، نشان‌دهنده نوع رابطه میان «من» و «خود» است. «همه نسبت‌های میان فاعل شناسایی و متعلق شناسایی بالضروره بیانی از نسبتی است که من با خود دارد» (ریتر و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۷۴). خود، انبانی از ناخودآگاهی‌هاست، آنچه در زمینه ذهنی شخصیت وجود دارد و همواره به دلایل مختلف سرکوب شده‌است.

شخصیت در ادبیات پسامدرن، از این ذخیره دانایی بهره می‌گیرد و از آنجا که این ذخیره در ناخودآگاه انسان است، آگاهی‌های حاصل از آن پراکنده‌است. سوژه‌ای که براساس این آگاهی‌های پراکنده ساخته می‌شود، سوژه‌ای نامنسجم و شکل‌نیافته است. می‌توان گفت سوژه در ادبیات پسامدرن همواره در حال ساخته شدن و انسان همواره در حال سوژه شدن است، فرایندی که برخلاف ادبیات مدرن، هیچ‌گاه به سرانجام نمی‌رسد و سوژه انسانی در ادبیات پست‌مدرن هرگز شکل نهایی نمی‌یابد. بنابراین انسان در ادبیات پسامدرن را نمی‌توان همانند انسان در ادبیات مدرن، به‌عنوان یک سوژه مورد توجه قرار داد.

ادبیات مدرن برای رهایی از چنبر محدودیت‌هایی که بر عینیت مترتب است به ذهن و فرایندهای ذهنی روی آورده بود. اما ذهن نیز در عملکرد خود به‌عنوان یک شناسنده دارای محدودیت است. بر مبنای نظر فیخته «قابلیت ذهن برای عینیت‌پردازی هنگامی به محدودیت

می‌رسد که با خود روبه‌رو شود» (Bowie, 2003: 12). به این جهت است که شخصیت در ادبیات پسامدرن برای تبیین «خود» از محدودیت‌های ذهن درمی‌گذرد. در این ادبیات، ذهن و عین در هم می‌آمیزد و سوژه حاصل از آن متنی می‌شود.

سوژه متنی تعیین‌های پیشین خود را از دست داده، با خصوصیات ایجابی قابل تعریف نیست. در ادبیات پسامدرن، سوژه در متن به دنیا می‌آید و تابعی از آن است. به عبارتی سوژه هستی خود را جایی خارج از خود قرار می‌دهد: «سوژه هسته وجودش را در یک نشانه خارجی، شکل می‌دهد. من خودم را بیرون از خود پیدا می‌کنم» (Zizek, 2007: 43). متن، همان جای بیرون از «خود» است که سوژه در آن معنا می‌یابد.

سوژه متنی نه «من» است، نه «خود»؛ بلکه در شکاف میان من و خود ساخته می‌شود. «آنچه را سوژه می‌نامیم منشأ مطلق، اختیار محض، این‌همانی با خود یا وجود آگاهی در خود نیست، بلکه آشکارا عدم انطباق با خود است» (Cadava & etc, 1991: 103). به این ترتیب مسأله پسامدرنیته، جدایی یا پیوستگی سوژه و ابژه نیست. مسأله عینیت‌هایی ذهنی‌شده، یا ذهنیت‌هایی عینی‌شده است که اصالت عینی یا ذهنی آنها قابل تشخیص نیست. به عبارت بهتر در پست‌مدرنیسم «حقیقت‌ها توهم‌هایی هستند که انسان وهمی‌بودن آنها را فراموش کرده‌است» (نیچه به نقل از Bowie, 2003: 289).

۶- «موقعیت سوژه»، جایگزین «سوژه»

متنی‌شدن سوژه مؤید این نکته است که دیگر متن تابع ذهنیت نیست، بلکه سازنده آن است. حتی سوژه در معنای فاعل شناسا (در اینجا نویسنده) ساخته متن است. سوژه پسامدرن حاصل تعارض‌ها و تناقض‌های گفتمانی متعددی است که در متن وجود دارد و این بدان معناست که سوژه بازیچه‌ای در دست متن یا گفتمان‌های متفاوت حاضر در متن است. «سوژکتیویته جلوه‌ای از گفتمان‌ها یا متن‌ها در همان زمینه‌ای است که ما در آن قرار داریم» (Ibid: 11). نتیجه اینکه فاعل شناسایی سرچشمه گفتمان نیست. یعنی این نویسنده نیست که گفتمان حاکم بر متن را می‌آفریند، بلکه متن است که سازنده گفتمانی است که نویسنده در آن به‌عنوان فاعل شناسایی شناخته می‌شود، بنابراین نویسنده هم خود، یک سوژه درون‌متنی است و نمی‌تواند نقش یک فاعل شناسا را به‌طور کامل ایفا کند. سوژه‌ای که در ادبیات مدرن جای «من» را گرفته بود، سوژه‌ای یکپارچه‌تر از «من» بود

و جایگاهی ممتازتر از وی را اشغال می‌کرد. هویت زوال‌یافته در پسامدرنیسم، در درون خود در درون خود، نافی هرگونه همبستگی و کنش جمعی بر مبنای هویت اجتماعی مشترک است. چنانکه گفته شد، این سوژه محصول شرایط گفتمانی‌ای است در آن به سر می‌برد به گونه‌ای که می‌توان آن را «سوژه گفتمانی» نام نهاد. سوژه گفتمانی، در جایگاه سوژه قرار نمی‌گیرد، بلکه جایگاه «موقعیت سوژه» را به خود اختصاص می‌دهد. تنزل سوژه به «موقعیت سوژه»، به این معناست که او نمی‌تواند سوژه‌ای یگانه و متمرکز در درون متن باشد و به سوژه‌ای نامتمرکز بدل خواهد شد (وود، ۱۳۸۶: ۲۳).

هویت در فرهنگ پسامدرن، در تناظر با سوژه گفتمانی یا همان موقعیت سوژه قابل درک است. اگر هویت را «همانندسازی با یک موقعیت سوژه در یک ساختار گفتمانی» (Jorgensen & Phillips, 2002: 43) تعریف کنیم، باتوجه به امکان تعدد موقعیت سوژه متناسب با تعدد گفتمان، با هویتی گفتمانی مواجه خواهیم بود. از بین رفتن پیش‌فرض‌هایی که همواره سازنده ساختارهای هویتی بوده‌اند، هویت را دستخوش فروپاشی یا تعویق می‌کند؛ تعویقی که سرانجام نمی‌یابد و سوژه نه با هویتی نامعین، بلکه با هویتی متکثر و متکثرشونده ارائه می‌شود.

۷- سوژه متنی: توهم جایگزین حقیقت

با توضیح بالا مفهوم «سوژه متنی» به خوبی قابل درک است. سوژه متنی ریشه در واقعیت ندارد. سوژه متنی یک توهم است، اما از آنجا که وهمی بودن آن فراموش شده، به‌عنوان یک حقیقت ظهور دارد. سوژه در ادبیات پسامدرن، متنی است و اگرچه در جریان یک متن پسامدرن هیچ‌گاه شکل نهایی خود را به دست نمی‌آورد، اما حقیقتی است که در همان متن موجود و ملموس است.

شخصیت در ادبیات پست‌مدرن، سوژه‌ای غیرواقعی اما حقیقی است. مجموع این تضادها وقتی با وهمی بودن سوژه متنی ترکیب می‌شود، «شخصیتی پارانوئید» خلق می‌کند. شخصیت پارانوئید از حالت‌های حقیقی پارانویا متمایز است. آنچه در ادبیات پسامدرن وجود دارد، شخصیت پارانوئید است، نه یک بیمار پارانوئیدی محض. این عکس‌العملی تدافعی است برای گریز از واقعیت نامنسجم و چندسویه خارجی که از همه‌سو شخصیت را احاطه کرده‌است. «ساخت پارانویایی کوششی است برای التیام‌بخشیدن به خودمان، بیرون آوردن

خودمان از بیماری واقعی، پایان جهان، و از کارافتادگی دنیای نمادین به وسیله این شکل جایگزین» (Zizek, 1992: 19).

واکنش پارانوایی بدیلی است برای واکنش شیذوفرنیایی شخصیت مدرن. شخصیت مدرن بر اثر تهاجم خشونت بی‌رحم بیرونی (ناشی از ماشینی شدن همه چیز و مکانیکی شدن زندگی‌های سنتی) دچار سردرگمی و هویت‌باختگی می‌شود. حالت‌های سرسامی و هذیانی راهی برای گریز از عینیت خشن و نامتناسب بیرونی به دنیایی ذهنی، سرخوشانه و بی‌ارتباط با جهان خارج بود. در پسامدرنیته کلیت جهان واقع، که غیر قابل مهار می‌نمود، به جزئیاتی دسیسه‌گر تبدیل شده‌است. در جهان پسامدرن، هر «دیگری» می‌تواند در حال توطئه‌چینی مدام علیه شخصیت باشد. در چنین دنیایی، دیگری به جای آنکه عامل هویت‌بخشی به سوژه باشد، با او هم‌سان شده، در ارتباطی غیربیناسوبژکتیو با وی، حس بیگانگی و بیگانه‌شدگی را تقویت می‌نماید. در دنیایی که اخلاق در آن معنای خود را از دست داده‌است، هر بیگانه عاملی بالقوه خطرناک محسوب می‌شود.

ادبیات مدرن همواره سعی داشته تناقض‌های موجود در بدی‌های واقعیت و آنچه همواره از خوبی‌های جهان صنعتی تبلیغ می‌شده‌است را برجسته کرده، تعارض‌های ذهن/عین ناشی از آن را در معرض دید مخاطبان قرار دهد. این آشکارگی و برجسته‌سازی ناهم‌خوانی‌ها و ناهم‌گونی‌ها، شخصیت‌های ادبیات مدرن را به شخصیت‌های شیذوفرنیک تبدیل کرده‌است. برعکس، ادبیات پسامدرن همیشه سعی در مخفی کردن تعارض‌ها یا به عبارتی بهتر، لاپوشانی آنها دارد. این پنهان‌کاری‌ها، وجود واقعیتی متلاشی در زیر پوششی دروغین از انسجام، شخصیت پسامدرن را باورمند کرده به اینکه در زیر این لایه کاذب، واقعیتی پنهان است. ترس همیشگی از دست‌های پنهان در زیر همه عینیت‌ها، شخصیت در ادبیات پسامدرن را به حالت‌های پارانوایی مبتلا کرده‌است؛ توهم‌هایی از آنچه می‌تواند در پشت هر واقعیت قابل تصور وجود داشته باشد.

در این دنیای وهمی امکان تشخیص واقعیت از غیرواقعیت وجود ندارد. توهم در دنیای ذهن انسان، الگوهای امر واقعی را بازتولید می‌کند و تخیل و تصمیم‌گیری شخص براساس همین الگوها شکل می‌گیرد. شیذوفرنی تخیل غیرواقعی در واقعیت موجود است اما وانمایی پارانوایی «تفاوت میان درست و نادرست، واقعی و پنداری را تهدید می‌کند» (Baudrillard, 1983: 5). شخص شیذوفرنیک توانایی تفکر و تعقل را از دست می‌دهد. در یک اثر ادبی، بروز شخصیتی

این وضعیت جنبه‌های صرف درونی و شخصی دارد اما شخصیت پارانوئیک برعکس، بیش از حد متعارف، می‌اندیشد و همین افراط در تفکر و تعقل است که او را دچار اختلالات توهمی می‌نماید. شخص در برابر ناتوانی از تشخیص پندار از واقعیت، و در برابر تهدید همیشگی واقعیت (حقیقی یا وهمی) دچار استیصال شده، به پرخاش‌گری روی می‌آورد. سوژه که با ویژگی «فاعل بودن» شناخته می‌شود، در محل مفعولی قرار می‌گیرد: «سوبژکتیویته من^۱ نیست، بلکه من^۲ است» (کریچلی، ۱۳۹۱: ۴۲). خالی شدن سوژه از خصلت ذاتی آن - فعال بودن - مرگ سوژه را در پی دارد.

اصطلاح «مرگ مؤلف» در چنین فضایی معنا می‌یابد. مؤلف که در دنیای پیشامدرن همواره جایگاه ممتازی از سوژه‌گی را به خود اختصاص می‌داد، حال با مرگ سوژه، فلسفه وجودی خود را از دست داده‌است. بنابراین مرگ مؤلف به معنای از دست رفتن جایگاه مرکزی قدرت‌مندی است که سوژه‌های درون‌متنی را در انقیاد خود داشته‌است. «مؤلف امکان می‌دهد تا بتوان بر تناقض‌هایی که ممکن است در رشته‌ای از متن‌ها بروز کند، غلبه کرد» (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۰۲). اینجاست که مفهوم مرگ سوژه در تعارض با پاره‌ای برداشت‌ها از آن قرار می‌گیرد که به‌عنوان مثال با شلیک شخصیت به نویسنده، یا سرپیچی وی از دستور نویسنده صورت گرفته‌است. در چنین مواردی نباید نویسنده، به‌عنوان شخصیتی از داستان را با مؤلف، در معنای حقیقی آن خلط کرد.

۸- نتیجه‌گیری

اگرچه نمی‌توان نظریه‌های ادبی را محصول مستقیم آرای فلسفی دانست، اما نوع نگرش فیلسوفان و ادیبان به انسان در هر دوره‌ای قرابت زیادی به هم دارد. این موضوع به‌ویژه برای فلسفه و ادبیات پسامدرن آشکارگی بسیار دارد و بسیاری از نظریه‌های فلسفی و ادبی در این دوره درهم آمیخته‌است. «سوژه»، همان‌گونه که در فلسفه معاصر جایگزین «انسان» شده‌است در نظریه‌های ادبی نیز می‌تواند بدیلی مناسب برای «شخصیت» باشد. شخصیت در ادبیات مدرن - همان‌گونه که در فلسفه مدرن - به‌سمت «من» پیش رفته در ادبیات پسامدرن - همان‌گونه که در فلسفه پسامدرن - به سوی «خود» حرکت کرده‌است. اما نهایتاً

1. I

2. Me

آنچه از انسان در پست‌مدرنیسم باقی مانده، نه «من» و نه «خود» است. سوژه فلسفی و شخصیت داستانی پسامدرن در شکافی زیست می‌کنند که میانه من و خود به وجود آمده‌است. این شکاف، شکاف میان آگاهی و خودآگاهی نیز هست. حرکت شخصیت در ادبیات پسامدرن به سوی خودآگاهی است و حرکت انسان در فلسفه پسامدرن به سوی سوژه‌شدن. اما درنهایت هیچ‌یک از این دو حرکت به سرانجام نمی‌رسد. این اختلافی است که در فلسفه و ادبیات مدرن و پیشامدرن با آن روبه‌رویم.

منابع

- اسپیلبرگ، ه. ۱۳۹۲. جنبش پدیدارشناسی، ترجمه م. علیا، ج ۱. تهران: مینوی خرد.
- چیمن، ل. ۱۳۹۱. «اشیاء فی نفسه». *نقدی عقل محض*، گزینش و ویرایش: م. محمدی اصل و م. م. اردبیلی، تهران: بیدگل. ۱۷۳-۱۹۴.
- خاتمی، م. ۱۳۹۰. *نگاهی به زیبایی‌شناسی از منظر پدیدارشناسی*، تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن.
- ریتر، ی؛ گروندر، ک و گابریل، گ. ۱۳۸۶. *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه (جلد اول: گزیده‌ای از مفاهیم در مابعدالطبیعه)*، سرویراستار م.ر. حسینی بهشتی با همکاری م. میرزازاده و ف. فرودفر. تهران: سمت و نوارغنون.
- ژیژک، ا. ۱۳۸۹. «سوژه حساس هگلی». *گزیده مقالات: نظریه، سیاست، دین*. گزینش و ویرایش م. فرهادپور؛ م. اسلامی و ا. مهرگان. تهران: گام نو. ۴۱-۱۲۷.
- فوکو، م. ۱۳۹۲. «مؤلف چیست؟». *سرگشتگی نشانه‌ها*، گزینش و ویرایش م. حقیقی. تهران: مرکز. ۱۹۰-۲۱۴.
- کریچلی، س. ۱۳۹۱. *لویتاس و سوژکتیویته پساواسازانه*، تدوین و ترجمه م. پارسا و س. دریاب. تهران: رخداد نو.
- وود، آ. ۱۳۸۶. «دستور کار «پسامدرن» چیست؟». *پسامدرنیسم در بوته نقد*، گزینش و ویرایش خ. پارسا. تهران: آگه. ۱۵-۲۹.
- Baudrillard, J. 1983. *Simulations*, tr. P. Foss, P. Patton and P. Beitchman. U.S.A: Columbia University.
- Bowie, A. 2003. *Aesthetics and Subjectivity: From Kant to Nietzsche*, Second Edition, U.K: Manchester University Press.
- Cadava, E; Conner, P & Nancy, J-L. 1991. *Who Comes After the Subject?*, U.S.A & U.K: Routledge.

- Deleuze, G. 1997. *Empiricism and Subjectivity*, tr. Constantin V. Boundas, U.S.A: Columbia University Press.
- Hegel, G. W. F. 2004. *Phenomenology of Spirit*.tr, A. V. Miller, Second Published, U.S.A: Oxford University Press.
- Husserl, E. 1960. *Cartesian Meditation: An Introduction to Phenomenology*, tr. D. Cairns. Netherlands: Springer-Science + Business B.V.
- Jorgensen, M. and Phillips, L. J. 2002. *Discourse Analysis as Theory and Method*. U.K: Sage Publications.
- Selden, R. and Widdowson, P. 2005. *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*, Fifth Edition. U.K: Pearson Longman.
- Zizek, S. 1992. *Looking Awry: An Introduction to Jacques Lacan Through Popular Culture*, U.K: October Books.
- . 2007. *The Indivisible Remainder*, U.S.A & U.K: Verso.